تأملی بر مفهوم «فره» و کارکرد آن (حل مسأله ی مشروعیت قدرت در ایران باستان)

فرخی، حسین

یکم

در ایران باستان،طریقه‏ی رسیدن به تاج و تخت سلطنت در مرحله‏ی‏ اول،حل مساله‏ی مشروعیت داشتن فره ایزدی بوده است.هر پادشاه از پشتوانه‏ی ایزدی و عنایان الهی برخوردار می‏شد.این برخورد با نماد «فره»1و یا«فر»2نشان داده می‏شد.واژه‏ی فره از واژه‏ی کهن‏ «خورانه»ی‏3اوستایی و«خوره»ی‏4پهلوی می‏آمد.

فر،در اوستا از مخلوقات اهورامزداست.چنان‏که اهورا به سپتمیان‏ می‏گوید:من فر ایزدی را بیافریدم که از ستور برخوردار،خوب رمه،توانگر و فره‏مند است.خرد نیک آفریده و دارایی خوب فراهم آمده بخشد.آز را درهم شکند و دشمن را فروکوبد.فر ایزدی اهریمن پرگزند را شکست‏ دهد.خشم خونین درفش را شکست دهد و دشمن را فروکوبد.5برطبق‏ همین روایت،فر به ایرانیان و پیروان اهورامزدا اختصاص پیدا می‏کند:«فر کیانی پناه تیره‏های ایرانی و جانوران پنج‏گانه و یاری‏رسان اشومردان و دین‏ مزداپرستی‏ست».6 بر پایه‏ی چنین متنی‏ست که باورهای ملی ایرانیان ساخته می‏شود و ذهن به‏سوی کار اجتماعی کشیده می‏شود و یک دیوار حفاظتی‏ پیرامون حکومت ایجاد می‏کند و جلوی نفوذ عناصر غیرایرانی را می‏گیرد.شاهنامه،از نظر محتوا،حکومت و دولت و سیاست را بر همان راه و رسم الهی می‏غلتاند و شعور و فکر ایرانی را به خود مشغول‏ می‏کند.می‏گویند اجتماع را شاهانی هدایت می‏کنند که پشتوانه‏یی از عنایات ایزدی دارند.فردوسی در اثر حماسی خود درباره‏ی کیومرث‏ اولین شاه در ایران می‏آورد که:

دد و دام و هر جانورکش بدید ز گیتی به نزدیک او آرمید دوتا می‏شدندی بر تخت او از آن بر شده فره و بخت او

7 از زبان جمشید پیش‏دادی هم می‏آورد که:

منم گفت با فره‏ی ایزدی‏ همم شهریاری همم موبدی

8 بعد از دوران ضحاک که نمی‏تواند بگوید دارای فره است و نظامات‏ کهن را به‏هم می‏ریزد،می‏آورد که عنایت الهی به فریدون انتقال می‏یابد:

خجسته فریدون ز مادر بزاد جهان را یکی دیگر آمد نهاد ببالید بر سان سرو سهی‏ همی تافت زو فر شاهنشهی‏ جهان‏جوی با فر جمشید بود به‏کردار تابنده خورشید بود

9 منوچهر نیز ادعا می‏کند که دارای فره است:

همم دین و هم فره‏ی ایزدی‏ست‏ همم بخت نیک و دست بدی‏ست

10 اگر بر پایه این ذهنیت،شاهی کشته شود،تکلیف بزرگان دیگر روشن‏ است.می‏روند در پی کسی می‏گردند که دارای فره باشد.چنان‏که وقتی‏ نوذر به‏دست افراسیاب کشته می‏شود،بزرگان ایران‏زمین در پی یافتن‏ فردی برآمدند:

که باشد بدون فره ایزدی‏ بتابد ز گفتار او بخردی‏ ز تخت فریدون بجستند چند یکی شاه زیبای تخت بلند ندیدند جز پور طهماسب زو که زور کیان داشت فرهنگ نو

11 در برابر افراسیاب تورانی،هنگامی که ایرانیان کاری نمی‏توانند پیش‏ ببرند،زال پیشنهاد می‏کند،بیایند شاهی از تبار کیانیان بر تخت سلطنت‏ بنشانند که از فره ایزدی برخوردار باشد:

شهی باید اکنون ز تخت کیان‏ به تخت و کنی بر کمر بر میان‏ نشان داد موبد مرا در زمان‏ یکی شاه با فر و گرز کیان‏ ز تخمِ فریدون یل کیقباد که با فر و برزست و با رسم و داد

12 آنان کیقباد را می‏یابند که از تبار فریدون است و او را از کوه البرز می‏آوردند و بر تخت سلطنت می‏نشانند.

به این ترتیب،فر براساس روایت شاهنامه چیزی‏ست خدایی که‏ به‏صورت نور از چهره و دیدار پادشاهان(و موبدان و پهلوانان)می‏تابد و درهم شکننده‏ی جادوه‏هاو دیوهاست و عظمت و شکوه می‏آورد.فره به‏ حکومت و شاهی مشروعیت می‏دهد و در جهان تاریخی،سلاطین‏ ایران‏زمین به آن ساحت مقدس تکیه می‏کنند و خویش را مومن بدان‏ می‏شمرند.

فر شامل همه‏کس نمی‏شود،بلکه افرادی از آن برخوردار می‏شوند که‏ شرایط آن را داشته باشند.در اوستا از زندگی در پرتو دین اهورایی و داشتن‏ منش نیک سخن گفته شده است.می‏گوید:«برای نگهبانی از شه فره‏ شکوهی را که پاداش زندگی در پرتو منش نیک است،به من ارزانی‏ دارد».13می‏گوید:«فری که از آن کی گشتاسب بود که دینی اندیشید که‏ دینی سخن گفته که دینی رفتار کرد».14

بنابر روایت اوستا مردم نقشی در انتخاب شاهنشاه خویش ندارند:بلکه‏ این خداوند است که تعیّن می‏کند چه‏کسی بر مردم حکومت کند.آن‏چنان‏ که حتا بعد از قتل بردیا،می‏آوردن که داریوش با اشارتی الهی تن به قرعه‏ می‏دهد و تحت توجهات ایزدی‏ست که اسبش شیهه می‏کشد.

داشتن فره به این معناست که شاه از دیگر افراد بشر برتر است. جانشین خدا بر روی زمین به شمار می‏آید و تنها در برابر خداوند مسوولیت‏ دارد و حرفش قانون است.و چون برگزیده‏ی ایزد است،به داد و راستی‏ زندگی اجتماعی مردم را سامان می‏دهد.بر ستم‏کاران چیره می‏شود.بر دشمنان ایران‏زمین غلبه می‏کند و چنان‏چه به سنّت‏ها و وظایفی که خداوند بر مومنان واجب کرده است،عمل نکند،فره از اورخت برمی‏بندد.چون فره‏ تنها متعلق به کسانی‏ست که به‏راستی پیوسته‏اند و اگر از آیین حق روی‏ بگردانند و پیرو دروغ شوند به فره نمی‏رسند.بیدادگری نیز افراد را از فره‏ محروم می‏کند.

اوستا در این رابطه،به دوران پادشاهی جمشید نظر می‏کند و می‏آورد که:«فر کیانی را می‏ستایم...که دیرزمانی از آن جمشید خوب رمه بود، چنان‏که بر هفت کشور شهریاری کرد و بر دیوان و مردمان و جادوان و پریان‏ و کوی‏های ستمکار و کرپ‏ها چیره شد.آن‏که دارایی و سود را از دیوان‏ برگرفت.فراوانی و گله را از دیوان برگرفت.به شهریاری او،خوردنی و آشامیدنی نکاستنی جانوران و مردمان بی‏مرگ و گیاهان نخشکیدنی‏ بودند.به شهریاری او،نه سرما بود و نه گرما،نه پیری،نه مرگ،نه رشک‏ دیوآفریده،این چنین بود پس از آن که او دروغ گوید،پیش از آن که او زبان‏ به سخن دروغ بیالاید».15

در این مرحله بود که فره از او جدا شد چون برخلاف قانون الهی و آیین‏ شاهنشاهی رفتار کرده بود.پس فر به کالبد مرغی از او می‏گریزد و به دامن‏ افسردگی‏اش می‏غلتاند و حقانیت‏اش را و مشروعیت‏اش را زایل می‏کند.

دوم

پافشاری بر فره و عنایت خداوندی همان‏گونه که اراده‏ی شاه را با اهورامزدا یکی می‏کند تا آنان خویشتن را مظهر قدرت خدایی نشان دهند که آنان را برگزیده و گماشته است،از طرف دیگر روحیه‏ی خاکساری و بندگی و فرودستی و پذیرش و اطاعت را در مردمان به‏وجود می‏آورد تا هر امیر و پادشاهی را بی هیچ توجه به ظلم و فسق و فسادش به اعلاعلیین‏ برسانند.

این‏چنین است که بر زبان و ذهن می‏آید و می‏گذرد که:جهان بر سلاطین می‏گردد و هرکسی را که برکشیدند،برکشیدند.و نرسد کسی را که گوید چرا چنین است.16و ملوک هرچه خواهند گویند،و با ایشان‏ محبت گفتن روی ندارد.17زیرا قوت پادشاهان را خدای بزرگ به آن‏ها اعطا کرده،و بر خلق زمین واجب کرده که بدان قوه بباید گروید.18

ملک‏تالی دین است‏19و هرکه دین او پاک‏تر و عقیدت او صافی‏تر،در بزرگداشت جانب ملوک و تعظیم فرمان‏های پادشاهان مبالغت زیادت واجب‏ شمرد،و هوا و طاعت و اخلاص و مناصحت ایشان را از ارکان دین پندارد و اگر این مصلحت بر این سیاقت رعایت نیافتنی،نظام کارها گسسته‏ گشتی.20

بباید دانستن که کسی را که او[خدا]پادشاهی و فر ایزدی داد دوست‏ باید داشتن،و پادشاهان را متابع باید بودن.و با ملوک منازعت نشاید کردن‏ و دشمن را نباید داشتن.21

این ذهنیت زیربنای اولیه‏ی رفتاری را می‏سازد که همه را تابع و مطیع‏ قدرت و حق ناشی از آن می‏کند که بازتابش را در سطح‏های مختلف زندگی‏ فردی و اجتماعی به شکل پدرسالار و من‏محوری نشان می‏دهد که مادر چهره‏ی رییس و پیر و شیخ و ارباب و مراد وقطب و معتقد و مرشد نیز می‏بینیم که نتیجه‏اش عادت به سلطه‏طلبی و خودپرستی و تعصب و من‏محوری‏ست.

این ذهنیت هنگامی که تعمیم پیدا می‏کند،استبداد در قدرت را می‏سازد.قدرتی خودسر و خودرأی که هیچ حد قانونی ندارد و هیچ‏گونه‏ تخطی‏یی نمی‏پذیرد و به خشک مغزی و نفی دیگران میدان می‏دهد و حکومت فردیی با سازمان اداری متمرکز زا ایجاد می‏کند.انحصار مالکیت‏ را به‏دست م می‏گیرد و استقلال طبقات اجتماعی را از میان برمی‏دارد و هر جا اراده کند،جان و ناموس و حیثیت صاحب آن‏را بر باد می‏دهد،و تولید ناامنی می‏کند چون«ایزد تعالی»اندر هر عصر و روزگاری...کسی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه ستوده و آراسته گرداند،و مصالح جهان و آرام‏بندگان بدو باز بندد و در فساد و آشوب و فتنه را بدو بسته گرداند.

شاه برکشیده‏ی ایزدتعالی،«هیبت و حشمت»اش را در دل و چشم‏ مردم گسترده می‏شود و بندگان را بر سر جای خود می‏نشاند.او امتیازی را به فردی اعطا می‏کند اما هر لحظه ممکن است آن امتیاز را پس بگیرد.

پی‏نوشت‏ها

(1)- ŪFarrah

(2)- ŪFarrah

(3)- Xvarnah

(4)- ŪXvarnah

(5)-یشت‏ها،استایشت،بند1و2؛

(6)-یشت‏ها،زامیادشت،کرده 9،بند 69 و کرده 8،بند 62؛

(7)-شاهنامه،ژول مول،ص‏ 15؛

(8)-همان،ص 25؛

(9)-همان،ص 40؛

(10)-همان،ص 107؛

(11)-همان،ص 218؛

(12)- همان،ص 227؛

(13)-گامان،هات 43،بند 1؛

(14)-زامیادشت،کرده 13،بند 8؛

(15)- زامیادشت،کرده 6،بندهای 33-31؛

(16)-ابو الفضل بیهقی،تاریخ مسعودی،تصحیح‏ دکتر علی‏اکبر فیاض،ص 39؛

(17)-همان،ص 267؛

(18)-همان،ص 99؛

(19)-ابو المعالی‏ نصر اله منشی:کلیله و دمنه،تصحیح مجتبی مینوی،ص 6؛

(20)-همان،ص 4؛

(21)-امام‏ محمدبن‏محمد غزالی‏طوسی،نصیحة الملوک،تصحیح جلال الدین همایی،ص 81.

مصدق با دانشجویان ممتاز دانشسرا،دی 1330